



❖ سه) روایت عمّار ساباطی:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنْ بَوْلِ الْبَقَرِ يَشْرَبُهُ الرَّجُلُ - قَالَ إِنْ كَانَ مُحْتَاجاً إِلَيْهِ يَتَدَاوَى بِهِ يَشْرَبُهُ - كَذَلِكَ أَبْوَالُ اللَّيْلِ وَالْغَنَمِ.»^۱

توضیح:

۱. سند حدیث:

اما محمد بن احمد بن يحيى اشعری، صاحب کتاب نوادر الحکمه است و هم امامی است و هم ثقه می باشد کتاب نوادر الحکمه، در میان بزرگان شیعه، معروف بوده و ابن ولید (استاد شیخ صدوق) برخی از روایات را استثنا کرده و بقیه روایات کتاب را تصحیح کرده است. نجاشی وی را توثیق کرده ولی می نویسد: «الا ان اصحابنا قالوا كان يروى عن الضعفا و يعتمد المراسيل و لا يبالى عمّن اخذ و ما عليه في نفسه مطعن في شيء»^۲

۱. وسائل الشيعة؛ ج ۲۵، ص: ۱۱۳

۲. رجال، ص ۳۴۸



اما احمد بن حسن بن علی بن فضال که ثقة است ولی از فطحیه^۱ است.^۱

۱. ایشان پس از وفات امام صادق(ع) به واسطه آن که عبدالله افطح در زمان وفات امام صادق(ع)، بزرگترین اولاد آن حضرت بوده و ادعای امامت و وصایت از طرف پدر می نمود، قائل به امامت وی شدند. (الحوالین، حمیری، ص ۱۶۳ / خاندان نوبختی، عباس اقبال، ص ۲۶۰ / المواعظ و الاعتبار، مقریزی، ج ۲، ص ۳۵۱) به جز عده کمی از صحابه حضرت امام صادق(ع). - از قبیل هشام بن حکم، مؤمن الطاق، هشام بن سالم جوالیقی، عبدالله (یا عبیدالله) پسر زراره و عده ای دیگر - بقیه اصحاب، به امامت عبدالله گرویدند. البته در همان مدت کوتاهی که عبدالله افطح پس از امام صادق(ع) در قید حیات بود، عده ای پس از آن که او را امتحان کرده و وی را دارای علم امامت نیافتند، از امامت او باز گشتند.

عبدالله، هفتاد روز پس از وفات امام صادق(ع) بی آن که فرزندی به جای گذارد، در محرم ۱۴۹ هجری قمری از دنیا رفت. همین امر باعث شد تا تقریباً تمام صحابه، از امامت وی برگشته و از اساس منکر امامت او گردیده و امامت امام موسی کاظم(ع) را پس از امام صادق(ع) پذیرا شدند. تنها عده ای معدود از آنان باقی ماندند که امامت حضرت کاظم(ع) را پس از عبدالله افطح دانسته و در نتیجه امام کاظم(ع) را امام هشتم می دانند. (فرق الشیعه، نوبختی، ص ۷۸) از جمله این دسته می توان به عده ای از فقهاء، مانند عمار ساباطی، بنوفضال و عبدالله بن بکیر اشاره داشت. (تنقیح المقال، مامقانی، ج ۱، ص ۱۹۳ / مقباس الهدایه، مامقانی، ص ۸۲)

وجود فطحیه، پس از وفات امام عسگری(ع)، باعث پیدایش اقوالی در میان امامیه اثنی عشریه، شده است و گویا قول به امامت جعفر بن علی (کذاب) و یا محمد بن علی الهادی، از همین فطحیه مخلوط به اثنی عشریه سرزده است، هرچند قائلین به این اقوال، بعدها منقرض شدند. (کتاب الغیبه، طوسی، ص ۸۲ و ۲۲۵)

محور کلام فطحیه بر این بوده که امام، بزرگترین فرزند امام سابق است. ایشان روایاتی که امامت را در اعقاب می داند و می گوید: «الامامة لا تكون فی الاخوان بعد الحسن و الحسین» (بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۵، ص ۲۵۲)، قبول نداشتند. این گروه فطحیه خلص هستند. (فرق الشیعه، نوبختی، ص ۱۱۲)

اشعری می نویسد: «فطحیه قائلین به امامت عبدالله بن جعفر، (بزرگترین فرزندان جعفر(ع)) بوده و امامت را در اولاد او می دانند. اصحاب این مذهب را عماریه و فطحیه می گویند چرا که عبدالله، افطح الرجلین (دارای پاهای پهن) بود. و اهل این مذهب بسیار اند». (مقالات الاسلامیین، اشعری، ج ۱، ص ۱۰۲)

البته باید گفت که این سخن اشعری که فطحیه را قائل به امامت اولاد عبدالله برمی شمارد، مناسب نیست و باید فطحیه را تنها معتقد به امامت شخص عبدالله - و نه اولاد او - بدانیم، چرا که عبدالله پس از مرگ فرزندی نداشت و عموم فطحیه نیز پس از مرگ وی، از امامت او برگشتند و تنها عده ای قلیل که نامبرده شدند، امامت او را به عنوان امامت هفتم و قبل از امام موسی کاظم(ع) پذیرفتند. شاهد این مطلب نیز آن است که عمار ساباطی که رئیس این مذهب است، از اصحاب امام کاظم(ع) به شمار آمده و نمی تواند در عین حالی که امامت موسی بن جعفر(ع) را پذیرفته، قائل به امامت پسر غیر معلوم عبدالله افطح باشد. (تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۳۱۸)

سعد بن عبدالله اشعری می نویسد: «عده ای از اصحاب عبدالله افطح گفتند امامت پس از مرگ او منقطع شده و پس از او امامی نیست و عده ای از فطحیه پس از وفات موسی بن جعفر(ع) (سی و پنج سال بعد از وفات عبدالله افطح) ادعا کردند عبدالله از کنیزی پسری داشته که او را محمد نامیده و به یمن فرستاده تا در آن جا نشو و نما کند، و آن پسر، پس از مرگ پدر به طرف خراسان رفته و در آن جا زنده است، او پس



اما عمرو بن سعید مدائنی، نیز فطحی و ثقه است. نجاشی به ثقه بودن او اشاره کرده^۲ ولی کشی او را فطحی دانسته است.^۳

و اما مصدق بن صدقه مدائنی نیز فطحی و ثقه است. کشی علیرغم آنکه او را از فطحیه می داند او را: «من اجلّة العلماء و الفقهاء و العدول» بر می شمارد.^۴

و اما عمار بن موسی ساباطی: نجاشی به فطحی بودن او اشاره نکرده و صرفاً کنیه او را ابولفضل و او را از زمره موالی بر می شمارد و می نویسد که برادرانش قیس و صباح از امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) روایت کرده اند و ثقه بوده اند.^۵ ولی شیخ طوسی او را فطحی و دارای «کتاب کبیر جید معتمد» بر می شمارد. پس: روایت موثقه است.

۲. در تهذیب، سند روایت چنین آمده است: «محمد بن احمد بن یحیی عن احمد بن یحیی عن احمد بن حسن ...» در

از پدرش، امام و قائم منتظر است. ایشان به خبری که از رسول الله (ص) نقل شده مبنی بر این که «اسم قائم، اسم من و اسم پدر او اسم پدر من است» (کمال الدین، صدوق، ص ۲۸۶ / الامامة و التبصرة، ابن بابویه، ص ۱۵۳)، و نیز به اخبار امام صادق (ع) مبنی بر این که «امام نمی میرد در حالی که فرزندی از صلبش نباشد» استدلال می کردند. از این فرقه، جماعتی در ناحیه عراق و یمن و بیشتر آن ها در خراسانند. و عده قلیلی از فطحیه نیز ادعا کردند که عبدالله افطح در زمان مرگ دارای فرزند بوده و در نتیجه امامت در اولاد عبدالله باقی است». (المقالات و الفرق، سعد اشعری، ص ۸۷)

ابن اثیر به نقل از سمعانی آنان را فطحیه (به سکون طاء) ضبط کرده و می نویسد: «آنان از غلاتاند و به انتظار خروج عبدالله بن جعفر ملقب به افطح می باشند». (اللباب فی تهذیب الانساب، ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۳۵)
لکن ضبط مشهور این فرقه در میان علمای امامیه، به صورت فطحیه (به فتح طاء) است.
در کتابی مجهول و غیر معتبر آمده است: «فطحیه اصحاب عبدالله افطح، امامت را به امام صادق (ع) نسبت داده و ادعای لاهوت (الوہیت) در او کردند».

شایان ذکر است که مفید (ره) در الفصول المختارة می گوید: «ایشان را فطحیه گفتند چون رئیس آن ها عبدالله بن افطح بود و گفته می شود که او [یعنی عبدالله بن افطح و نه عبدالله بن جعفر] دو پایش افطح بود و گفته می شود که سرش افطح بوده و گفته می شود که عبدالله (بن جعفر) افطح بوده است». (الفصول المختارة، مفید، ص ۳۰۶)

۱. رجال نجاشی، ص ۸۰

۲. رجال نجاشی، ص ۸۰

۳. رجال کشی، ج ۱ ص ۶۱۲

۴. رجال کشی، ج ۱ ص ۵۶۳

۵. رجال کشی، ج ۱ ص ۲۹۰



حالیکه عن احمد بن یحیی در نقل وسائل موجود نیست. به نظر می رسد نقل وسائل صحیح است چراکه محمد بن احمد بن یحیی در هیچ کجا از احمد بن یحیی روایت ندارد و به طور مستقیم از احمد بن حسن بیش از ۴۸۰ حدیث [مطابق همین سند: عن عمرو بن سعید عن مصدق بن صدقه ...] در کتب اربعه نقل کرده است.

جمع بندی بحث شرب ابوال طاهره:

۱. اصل اولیه در شرب اشیاء، اباحه است.
۲. علاوه بر اصل مذکور، روایاتی که شرب را در فرض اضطرار و برای تداوی تجویز می کنند، قابل استناد می باشند.
۳. به ضمیمه روایاتی که می گوید «خداوند در حرام شفا قرار نداده است» می توان در فرض غیر تداوی هم، به جواز شرب بول قائل شد.
۴. در مقابل روایت عمار ساباطی، به وسیله مفهوم، حکم به «لا تشرب» در فرض عدم احتیاج عرفی به مداوا کرده است.
۵. پس می توان گفت: «شرب ابوال مأكول اللحم در صورتی که عرفاً به درمان با آن احتیاج باشد، جایز است و در غیر این صورت احتیاطاً حرام است.»

جمع بندی بحث بیع ابوال نجسه:

با توجه به اینکه گفتیم:

«نفس العین بودن عنوان مستقلی برای حرمت بیع نمی باشد و ملاک، وجود منفعت محلله غیر نادره است.»

می توان درباره بیع بول مطلقاً - چه نجس و چه طاهر - به همین حکم کلی ارجاع داد. البته جای این سؤال باقی است که اگر چیزی در حال اضطرار دارای منفعت محلله غیر نادره باشد (مثل تداوی) آیا در حال اختیار، بیع آن جایز است؟

این سؤال را باید در بررسی نوع سوم، دنبال کنیم.

نکته نهایی:

مرحوم شیخ به عنوان فرع دوم، به بحث از بول ابل پرداخته است. با توجه به اینکه در سابق، بحث را به طور کلی بررسی کردیم، حکم این مسئله هم معلوم می شود.



حكم متکلیفی معامله عذرہ

مرحوم شیخ انصاری می نویسد:

«یحرم بیع العذرة النجسة من کل حیوان علی المشهور، بل فی التذکرة کما عن الخلاف:- الإجماع علی تحریم بیع

السرجین النجس.»^۱

مرحوم شیخ طوسی می نویسد:

«سرجین ما یؤکل لحمه یجوز بیعه. و قال أبو حنیفة: یجوز بیع السراجین. و قال الشافعی: لا یجوز بیعها. و

لم یفصلا. دلیلنا: علی جواز ذلک أنه طاهر عندنا، و من منع منه فإنما منع لنجاسته، و یدل علی ذلک بیع أهل

الأمصار فی جمیع الأعصار لزروعهم و ثمارهم، و لم نجد أحدا کره ذلک، و لا خلاف فیہ، فوجب أن یكون

جائزا. و أما النجس منه، فلدلالة إجماع الفرقة. و روى عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ انه قال: «ان اللہ تعالیٰ

إذا حرم شیئا حرم ثمنه». و هذا محرم بالإجماع، فوجب أن یكون بیعه محرما.»^۲

ما می گوئیم:

(۱) ظاهراً مراد از جواز و عدم جواز در کلمات مرحوم شیخ، صحت و بطلان معامله است.^۳

(۲) اگر عمل اهل امصار ملاک جواز باشد، اهل امصار نسبت به عذرہ غیر مأكول اللحم - خصوصاً انسان - هم

چنین عملکردی دارند.

(۳) روایت نبوی سند معتبری نداشت اما اینکه برخی از بزرگان نوشته اند:

«و استدلال الشيخ و أصحابنا بالرواية و أمثالها لعلّه من باب المماشة مع أهل الخلاف، فلا یثبت بذلک

اعتمادهم علیها. مضافاً إلى ما مرّ من أنّ الغالب فی نقل هذه الرواية ذکر كلمة الأكل فی الشرط فیقید الجزاء

أیضا بما إذا كان الشیء معدّاً للأكل و وقع البیع و الشراء بهذا الداعی لا مطلقاً و إنّما لزم تخصیص الأكثر

المستهجن. و قوله: «هذا محرم بالإجماع» إن أراد به حرمة جمیع الانتفاعات فهی أوّل الكلام بل ممنوعة. و

إن أراد به حرمة بعضها فلازمها حرمة البیع لذلك لا مطلقاً إنّما أن لا یكون لها مالیه. فالعمدة فی كلام الشيخ

۱. کتاب المكاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثة)؛ ج ۱، ص: ۲۳

۲. الخلاف؛ ج ۳، ص: ۱۸۵

۳. دراسات فی المكاسب المحرمة، ج ۱ ص ۲۴۱



ما ادّعاء من إجماع الفرقة . و قد مرّ منّا عدم ثبوته بنحو يكشف به قول المعصوم (ع) كشفا قطعيا و لا سيّما في المقام، إذ من المحتمل كون مدرّكهم الأخبار الواردة.^۱

توضیح:

۱. اینکه شیخ طوسی به روایت اشاره کرده به خاطر همراهی با اهل سنت بوده است و لذا معلوم نیست که به این روایت اعتماد کرده باشد.

۲. مضافاً اینکه در نقل هایی این روایت چنین آمده است: «ان الله إذا حرّم اكل شیء..» و کلمه اكل در شرط، باعث می شود که بگوییم «معامله برای اكل» حرام است و الا باید تخصیص اکثر بزنیم.

۳. اما اینکه عذر مطلقاً محرمه الانتفاع باشد، اول بحث است و اینکه برخی از منافعش حرام باشد، باعث نمی شود که بیع آن مطلقاً حرام شود. (مگر اینکه اصلاً عرفاً مالیت نداشته باشد)

۴. پس ظاهراً مدرک مورد نظر شیخ همان اجماع است که آن هم سابقاً گفتیم، قابل تحصیل نیست. هم چنین مرحوم شیخ طوسی در مبسوط می نویسند:

«و أما سرجين ما لا يؤكل لحمه و عذرة الإنسان و خرو الكلاب و الدم فإنه لا يجوز بيعه، و يجوز الانتفاع به في الزروع و الكروم و أصول الشجر بلا خلاف.»^۲

ما می گوئیم:

۱) کلام مرحوم شیخ در مبسوط در حالی است که ایشان در نهاییه می نویسند:

«و جميع النجاسات محرّم التصرف فيها و التّكسّب بها على اختلاف أجناسها، من سائر أنواع العذرة و الأبول و غیرهما، إلّا أبوال الإبل خاصّة.»^۳

روشن است که در مبسوط، مرحوم شیخ، انتفاع را جایز شمرده در حالیکه در نهاییه مطلق تصرفات - که شامل انتفاعات می شود - را حرام دانسته است.

۲) بر کلام مرحوم شیخ اشکال شده است که:

«ثمّ القول بعدم جواز البيع مع جواز الانتفاع بها في التسميد لا يخلو من مجازفة. إذ التسميد منفعة مهمّة عقلائیة و وجود المنفعة المحلّلة العقلائیة يقتضى جواز البيع لأجلها. و لو قيل في مثل الخمر و الميتة مما

۱. دراسات في المكاسب المحرمة؛ ج ۱، ص ۲۴۱

۲. المبسوط في فقه الإمامية؛ ج ۲، ص: ۱۶۷

۳. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى؛ ص: ۳۶۴

یصرف فی الشرب و الأكل عادة أن يبيعها و لو بقصد المنفعة المحللة يوجب الإعانة على الإثم لعدم الاطمینان بعدم الانتفاع بها فی المنافع المحرمة فيحرم بيعها لذلك، فلا يجرى هذا الإشكال فی مثل العذرة و السرجين، لوضوح أن شراءها ليس إلّا لأجل التسميد و نحوه من المنافع المحللة، و على هذا فلا وجه لحرمة بيعها.^١

مرحوم صاحب شرایع نیز بيع «ارواث» - که ظاهراً در لغت به معنای مدفوع غیر انسان است ولی در شرایع به معنای اعم به کار رفته است.^٢ - را حرام دانسته و مرحوم شهید ثانی در ذیل آن می نویسد که هیچ فرقی نمی کند که آیا صلاحیت انتفاع داشته باشند یا نداشته باشند^٣، مرحوم صاحب جواهر هم در ذیل آن می نویسد:

«بلا خلاف معتد به، أجده فيه بل الإجماع بقسميه عليه، بل المنقول منهما مستفيض.»^٤

مرحوم علامه هم در تذکره و نهایه بر مطلب ادعای اجماع نموده است.^٥

ما می گوئیم:

١) ظاهر استفاده از عذره به عنوان کود در زمان ائمه هم شایع بوده است، در این باره قرب الاسناد روایتی را مطرح می کند که در آن می خوانیم:

«انه كان لا يرى بأساً أن يطرح في المزارع العذرة»^٦

و در روایت دیگری، مفضل از امام صادق (ع) نقل می کند که ایشان می فرمایند:

«تَوْحِيدُ الْمُفْضَلِ، بِرِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْهُ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: فَاعْتَبِرْ بِمَا تَرَى مِنْ ضُرُوبِ الْمَارِبِ فِي صَغِيرِ الْخَلْقِ وَ كَبِيرِهِ وَ بِمَا لَهُ قِيَمَةٌ وَ مَا لَا قِيَمَةَ لَهُ وَ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا وَ أَحَقُّهُ الزُّبْلُ وَ الْعَذْرَةُ الَّتِي اجْتَمَعَتْ فِيهَا الْخَسَاسَةُ وَ النَّجَاسَةُ مَعاً وَ مَوْقِعُهَا مِنَ الزَّرْعِ وَ الْبُقُولِ وَ الْخَضَرِ أَجْمَعَ الْمَوْقِعِ الَّذِي لَا يَعْدِلُهُ شَيْءٌ حَتَّى إِنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْخَضَرِ لَا يَصْلَحُ وَ لَا يَزْكُو إِلَّا بِالزُّبْلِ وَ السَّمَادِ الَّذِي يَسْتَفْذِرُهُ النَّاسُ وَ يَكْرَهُونَ الدُّثُوَّ مِنْهُ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ مَنْزِلَةُ الشَّيْءِ عَلَى حَسَبِ قِيَمَتِهِ بَلْ هُمَا قِيَمَتَانِ مُخْتَلِفَتَانِ بِسُوقَيْنِ وَ رَبَّمَا كَانَ الْخَسِيسُ فِي سُوقِ الْمُكْتَسَبِ نَفِيساً فِي سُوقِ الْعِلْمِ فَلَا تَسْتَصْغِرِ الْعِبْرَةَ فِي الشَّيْءِ

١. دراسات في المكاسب المحرمة؛ ج ١، ص: ٢٤٢

٢. همان.

٣. المسالك، ج ١ ص ١٦٤

٤. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج ٢٢، ص: ١٧

٥. التذكرة، ج ١ ص ٤٦٤ / نهاية الاحكام، ج ٢ ص ٤٦٣

٦. وسائل الشيعه، ج ١٦ ص ٣٥٨



لِصِغَرِ قِيَمَتِهِ فَلَوْ فَطَنُوا طَالِبُوا الْكَيْمِيَاءَ لِمَا فِي الْعَذْرَةِ لَاشْتَرَوْهَا بِأَنْفُسِ الْأَثْمَانِ وَغَالَوْا بِهَا.^{۱، ۲}

۲) ظاهراً در میان قدما هیچ مخالفتی با حکم حرمت بیع عذره نجسه وجود ندارد

۳) در میان اهل سنت نیز فتوای به حرمت بیع عذره نجسه مطلقاً شایع است.^۳

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۱۳، ص: ۱۲۱

۲. پس عبرت بگیر بر آنچه مشاهده می نمائی از اصناف منفعت ها در صغیر و کبیر خلق و آنچه قیمتی دارد و آنچه قیمت نداد. و از عذره انسان و سرگین حیوانات چیزی خسیس تر و حقیر تر نمی باشد که اکثر آنها با دنائت نجاست را جمع کرده اند و نفع آنها را در زراعات و بقول و خضراوات و فواکه به مرتبه ای است که هیچ به آن برابری نمی کند حتی آن که هیچ یک از سبزی ها به صلاح نمی آید و نمو نمی کند. مگر به عذره و سرگین که همه کس آنها را نجس و قدر می شمارند و نزدیکشان نمی روند. بدان که منزلت و منفعت هر چیز درخور قیمتش نمی باشد، بلکه دو قیمت و دو بازار می باشد، یکی بازار کسب و تجارت، و دیگری بازار علم و معرفت، پس چیزی که قیمتش کم باشد در باب علم و معرفت و استدلال و اعتبار، آن را حقیر مشمار و اگر طالبان کیمیا بدانند که عذره چه منفعت دارد از برای آنها، هر آینه بخرند آن را به گرانترین ثمن ها. / توحید مفضل، ترجمه علامه مجلسی،